

مجله

دانشکده ادبیات^{۲۸}

شماره ۴ سال نهم

تیرماه

۱۳۴۱

نظری به

«شیلر» و آثار و افکار او

بقلم آقای دکتر رضا زاده شفق

استاد دانشکده ادبیات

سخن از شاعر حکیمی مانند شیلر چنانکه حق او را ادا نماید هم فوق یارائی
من است و هم بیرون از رسائی صفحات مجله ، پس ناچارم داستان خود را آنچه
ممکنست کوتاه سازم و بایجاز و اشارت پردازم که گفته اند العاقل یکفیه الاشارة .
افکار و آثار اشخاص نامی ارتباط زیادی با چگونگی زندگی آنان دارد و از
اینرو جادارد بعض سوانح زندگی شیلر را توأم با مطالعه افکار و آثار او بیاد آوریم .
یوحان (یوحنا) کریستف فیدریش شیلر Johann Christoph Friedrich Schiller
بسال هزار و هفتصد و پنجاه و نه میلادی (یعنی ده سال بعد از تولد بزرگترین سخنور
دانشمند آلمانی گوته Goethe) در قصبه مارباخ (Marbach) از ولایت ورتمبرگ
آلمان (Wurtemberg) پا به این دنیا نهاد . پدرش یوحان گاسپار، مردی کارگزار

و هوشیار بود و از شغل سلمانیگری به سربازی و ازان به مقام نویسندگی رسید و تألیفاتی در اقتصاد و درختکاری بوجود آورد و رساله ای بمنظور دعا و نماز خانوادگی نوشت .

مادرش الیزابت دوروتنا (Elisabeth Dorothea) زنی بود ساده و مهربان و خانه دار و بسیار نازکدل و خدانشناس و مورد علاقه و پیوستگی خاص شوهر و فرزند بود .

نخستین تحصیلات راشیلر در قصبه لودویکسبورگ (Ludwigsburg) در دبستان لاتینی آغاز نمود ، سپس در یک آموزشگاه دینی به آموزش پرداخت و در تأثیر آنجا فاجعه نامه بی بنام «عیسویان» بسلک تحریر کشید که آن بروز گارمانرسیده ، در موقع تحریر آن هنوز چهارده سال خود را پیاپی نرسانده بود . بعد ازین مرحله تحصیلات دینی بآموزشگاه نظامی ورتمبرگ داخل شد که در آنجا علاوه بر تعلیمات لشکری، علوم کشوری هم میآموختند و شیلر در این مدرسه بفرآ گرفتن علم حقوق همت گماشت و پس از انتقال مدرسه مذکور به شهر اشتوتگارت (Stuttgart) تحصیل حقوق را به تحصیل پزشکی تبدیل نمود و هشت سال در آنجا بماند و بسمت جراح نظامی خدمت میکرد . در خلال این مدت شیلر که قریحه خداداد شعر و فلسفه داشت بمطالعه آثار و افکار برخی از نامداران عالم ادب مانند روسو و اسیان (Ossian) و گوته پرداخت . حتی در نمایش فاجعه نامه گوته موسوم به کلاویگو (Clavigo) که از طرف دانش آموزان برگزار شد به شیلر رل عمده را دادند گرچه خوب از عهده بر نیامد . کمی قبل ازین نمایش بود که شیلر در همان شهر یعنی اشتوتگارت به نخستین دیدار گوته که در راه مسافرت به سویس بود نایل آمد و تحت تأثیر شخصیت نیرومند او قرار گرفت . درین ایام قریحه مستعد شیلر او را بیشتر بجهان شعر میکشاند و با شاعران میآمیخت و با فطرت بی آرام و عواطف سرشار که او را بود در شعر و درام پی آزادی تعبیر و تحریر میگشمت و بر ضد قواعد و قیود و موضوعات گذشته برمیخواست و از همان جوانی بمرحله اول دوره کشش و کوشش»

(Sturm und Drang) تاریخ ادبیات آلمان که آنرا دوره عصیان بر ضد سبک کهنه توان نامید ، قدم مینهاد .

در این حال منظومه « مسیحا » (Messias) اثر طبع شاعر معروف هموطن خود یعنی کلویشتوک (Clopstock) را خواند و خود بفکر تهیه منظومه ای که قهرمان آن حضرت موسی باشد افتاد ولی بعد چنین دریافت که طینت شورانگیز او را تنها درام نویسی میتواند جلوه دهد و بیدرنگ در آنراه گام نهاد و بمطالعه درام نویسان و شاعرانی مانند لایسویتس (Leisewitz) و گرستنبرگ (Gerstenberg) و شوبارت (Schubart) پرداخت و در اثر الهام کلام این نویسنده اخیرالذکر بود که درام معروف خود را ، که عنوان « راهزنان » (Räuber) دارد بوجود آورد . در اینموقع وی هیچده سال داشت . بجاست که ازین نخستین درام شیلر جوان ذکری بمیان آید :

یکی از اعیان زمان یعنی گراف ماکسمیلیان (Graf Maxmilian) دوپسر دارد بنام کارل و فرانتس ، اولی در لیبزیگ سرگرم تحصیل و دومی نزد پدر است . کارل دانش آموز و نیکوسیرت ، و فرانتس زشتخوی و پست فطرتست . کارل با وجود نیکی و دانش دوستی خوی شوریده دارد و بی آرام است و از وضع زمان ناخشنود است و همیشه خواهد مدام پیشرفت کند و ضمناً دلش در پیش دلدارش « امالیا » درگرو است و سرانجام نامه ای پیش پدر میفرستد تا دست از تحصیل بشوید و بسوی پدر و دلبر پوید . درین بین فرانتس برادر ناخلف کج سیرت او بطمع دست انداختن بمیراث پدر ، کارل را که وجودش سر تا پا به نیکی معطوفست بدسایسی در نظر پدر پست و تبهکار جلوه میدهد و پدر زود باور برخلاف میل خود نامه ای خشمگین به کارل میفرستد و او را مردود می شمارد . فرانتس بعد از تسلط بمال قصد میکند پدر را از گرسنگی بکشد و دست تجاوز بسوی معشوق برادر دراز میکند ، گرچه وی تن بذلت درنمیدهد . کارل پاکدل و زود رنج در برابر این گونه فجایع جامعه بشری که همواره خیر آنرا میخواست اعتدال خود را از دست میدهد و جوانانی دیگر که مانند او از زندگی ناخشنودند از فرصت استفاده میکنند و او را وامیدارند برای انتقام

از این جهان ناهنجار گروهی را بعنوان راهزنان بدور خود گرد آورد و او این کار خطیر جانپاانه را می‌پذیرد و فریاد بر می‌آورد که «چقدر می‌خواهم اقیانوس را زهرآلوده کنم که آدمیان از هر چشمه‌ای جرعه‌ مرگ بنوشند . . . ای راهزنان و مردمکشان ! انسانها انسانیت را از من دور کردند . . . روان من تشنه انتقام است . من برای آزادی نفس می‌کشم . . بیائید ، بیائید . . وداع با عواطف انسانی . . ؟» آنگاه یکسره براهزنی می‌پردازد ولی در واقع منظورش رفع ستم و فساد است . تبهکاران را مورد تعقیب قرار می‌دهد و اسرائی را که «مقام را بهر که بیشتر داد می‌فروشد و میهن دوستان را از در می‌رانند» تنبیه می‌کند، کشیشان خرافه پرست را نابود می‌سازد، خلاصه اینکه راهزن خیرخواهی است که نمی‌خواهد این دنیای حقکش را بزور شمشیر و آتش سروسامان بخشد . در اینراه با فشار عواطف و فکر عاصی دامن خود را بخون آدمیزاد آلوده می‌سازد تا اینکه سرانجام وجدان او در باطنش بیدار می‌گردد و او را بی‌اختیار نزد پدر میکشاند و تا باید پیر ناتوان رو برو میشود از جریان امور آگاهی حاصل میکند و پدر تا فرزند رها کار خود را یکباره بجا می‌آورد دردم جان می‌سپارد . آمالیا که حتی با وجود شایعه کشته شدن کارل نسبت با او با وفا مانده بود میکوشد خود را بمعشوق برساند ولی راهزنان مانع میشوند . فرانتس انتحار میکند . سرانجام فطرت پاک کارل را وامیدارد که از کرده‌های خود پشیمان گردد، پس پپای خود بداد گاه میرود و بگناهان خود اعتراف میکند و آماده کیفر می‌گردد زیرا عقیده پیدا میکند که «جهان را با تولید بیم و وحشت زیبا ساختن و قانون را با قانون شکنی حفظ نمودن» خطاست، و با خود باندامت می‌گوید :

« Ich wähnete die welt durch Greuel verschoenern und die
gesetze durch Gesezlosigkeit aufrecht zu halten»

« راهزنان » اولین درام شاعر جوان بارها بمرض نمایش نهاده شد و تأثیر زیادی مخصوصاً در محافل جوانان عصبی بلند پرواز نمود و انتقادات متعدد که یکی از منتقدین خود شیلر بود له و علیه آن بوجود آمد ولی آنچه از این درام در افکار

باقی ماند یکی آن بود که جوانان قرن هیجدهم اروپا که آنرا از لحاظ حیات فکری دوره انتباه فلسفی نامند ناراضی و عاصی و عصبی و بلند پرواز بار می‌آمدند، دوم آنکه شور جوانی و روح انتقاد در زندگانی وقتی سودمند است که سراسر تابع احساسات و هیجان نگردند و برای ساختن ابرو چشم را کور نکنند و برای حفظ قانون بقانون شکنی توسل نجویند و بنام آزادی افسار گسیختگی را ترویج نکنند .

از درامهای متعدد شیلر این نخستین را بدان منظور تعریف کردم که نمونه‌ای از اولین روحيات عاصی شاعر را نمودار ساخته باشم و گرنه اگر بنا بود از درامهای بهتر و پخته‌تر او مانند دون کارلوس (Don Carlos) و فیسکو (Fiesko) و کاباله اوندلیپه (Kabale und Liebe) و والنشتاین (Wallenstein) و نظایر آن بحث کنم کتابی در خور می‌بود . همینکه اینگونه آثار قدرت درام نویسی و استعداد فاجعه پردازی او را بخوبی عیان ساخت و نشان داد که نویسنده آنها جذرومد حیات را از عشق و ناکامی و کینه و حسد و صفا و خدعه میدید و میفهمید و آنها را با نثر و نظم نوین که از پیرایه سبک کهنه عاری بود قرین باعواطف و هیجان تند زمان برشته تحریر میکشید . در نتیجه این اشتهار هنری ، او را بسال ۱۷۸۳ یعنی در بیست و چهار سالگی بسمت فاجعه نویس تماشاخانه شهر منهایم (Mannheim) استخدام نمودند یکسال بعد در همین شهر بود که درام فیسکو که عنوان آن «مواضعه فیسکو در جنوا» (Die Verschwörung des Eiesk ozü Genua) بود بمعرض نمایش

گذارده شد . از سوانح زندگانی احساساتی شیلر درین موقع آشنائی او با بانوئی بنام شا لوته فن کالب (Charlotte von Kalb) بود که این آشنائی منجر بمعاشقه شد و شاعر در شور حال دلدادگی شعری ساخت (Freigeisterei der Liebe) و در «آزادی عشقورزی» بحث نمود ولی بسی نگذشت در فطرت بلند پایه او تقوی به شهوت غلبه جست . هم درین هنگام شیلر یک مجله هنری انتشار داد ولی کمی عواید و کسالت مزاج شاعر را از منهایم ناخشنود ساخت . در ضمن هوادارانی در لپزیگ که در راس آنها کورنر (Körner) نامی بود او را بدان شهر خواندند . در اینجا بود

که بتأثیر نشاط قلبی منظومه « سرود شادی » (Lied an die Freude) را ساخت و در آن از صفای طینت و لطف طبیعت بحث کرد. درین بین با دختری بنام «مار گریت شواب» آشنائی پیدا کرد که پدرش برای او مناسب میدید ولی پدر دختر موافق نبود. پس شیلر منصرف شد و پیش دوست خودش (کورنر) که در اینموقع در شهر درسدن (Dresden) اقامت میورزید رفت و دو سال در آنجا در محیط آرام بادوستانی معتمد گذراند و این اقامت و معاشرت تأثیری عظیم در خوی و افکار او نمود و احوال او را که مظهر بی آرامی بود تحولی بخشید. هم در اینجا درام «دون کارلوس» را که سابق نوشته بود تجدید و تکمیل کرد و به هامبرگ فرستاد و در آنجا بنمایش گذارده شد. این فاجعه نامه را میتوان فاصل بین درامهای دوره جوانی شاعر و درامهای معروف او محسوب داشت، درین فاجعه «دون کارلوس» باز صحبت از مبارزه در راه حق و آزادی و جدال بین وظیفه و عشق در یک محیط فاسد و بیمار است. نیز جریان وقایع نمودار میسازد که بهترین شخص با بهترین نقشه ممکنست در نتیجه شهوات نفسانی و خودپرستی شکست خورد و نابود گردد.

شاعر ازین دیار هم خسته شد بخصوص در نتیجه بازیگریهای زنی بیدل و چاپلوس بنام الیزابت فن ارنیم (Henriette Elisabeth von Arnim) بادل شکسته به کورنر وداع گفت و رهسپار وایمار (Weimar) گشت. در آنجا با شماره ای از مردان و زنان هوشمند مهربان طرح دوستی ریخت و با خانواده لنگفلد (Lengfeld) که در قصبه رودلف اشتاد (Rudolfstadt) اقامت داشتند دوباره تلاقی نمود. بعد به قصبه دیگر بنام فلکشتد (Volkstädt) رفت و معاشرت با خانواده لنگفلد را ادامه داد و در اینموقع کتاب تاریخی برای هلند به تحریر کشید و همانوقت زمان موسوم به «روان بین» (Geisterseher) را تألیف نمود و در ضمن بمطالعه یونان قدیم پرداخت و منظومه «خدایان یونان» (Die Götter Griechenlands) را ساخت. این منظومه ملال انگیز در واقع نمودار عقیده تاله استدلالی (Deisme) آن زمان بود که پیروان آن با وجود اعتقاد ب خدا عالم را مانند ما بشین می پنداشتند و بمشیت قایل نبودند. یکی دو ترجمه

هم از نویسندگان یونان قدیم کرد. در اینموقع بود که منظومهٔ موسوم به «هنرمندان» (Die Künstler) را بوجود آورد و در آن از سهم هنر در تکامل بشری بحث کرد و چنین گفت که « فقط از دروازهٔ هنر میتوان به سرزمین معرفت شتافت » .

«Nur durch das Morgentor des Schoenen

Drangst du in der Erkenntnis Land»

در این میان گوته از مسافرت برمیگشت و برای دیدار شیلر بدستیاری خانوادهٔ لنگفلد به رودلف اشتاد آمد، وی انتقاد را که شیلر دربارهٔ درام اگمونت (Egmont) او نوشت ندیده بود. شیلر از دیدار و اطوار گوته در ابتدا خوشش نیامد حتی بدوست خود کورنر نوشت که میان آن دو وجه مشترکی نیست. سرانجام با توسط دوستان، گوته یک محل درس تاریخ برای شیلر در شهر ینا (Jena) باز کرد ولی شیلر خودش را مهیا نمیدید چنانکه بدوستانش چنین نوشت: « من خیلی مایل باین کار بودم ولی چندسالی وقت لازم داشتم خود را آماده کنم، بعضی دانشجویان تاریخ را از من بهتر میدانند. گوته بمن میگوید انسان بواسطهٔ یاد دادن یاد میگیرد ولی آقایان نمیدانند من چقدر کم میدانم ». این مرحلهٔ اخیر هم هنوز گوته را با شیلر چنانکه بایست نزدیک نکرد. در هر صورت شیلر خواه ناخواه از سال ۱۷۸۹ بتدریس پرداخت ولی خشنود نبود بخصوص که درآمد کافی نداشت و به سختی تن در میداد. در خلال این احوال با خانوادهٔ لنگفلد بار دیگر بهم آمد و شارلوت لنگفلد (Charlotte Lengfeld) را محرمانه نامزد کرد و در ۱۷۹۰ که شاعر سی سال داشت مراسم زناشویی بعمل آمد و خانوادهٔ وی روی عشق و فداکاری بر پا گشت و چهار فرزند بوجود آمد. شاعر با نیروئی که از زناشویی سعادت مند پیدا کرد بکار تألیف پرداخت و از جمله تاریخ جنگ سی ساله را نوشت ولی در این هنگام بیمار گشت و با مسافرت کوتاهی به کارلسباد کمی بهتر شد. وسایل تأمین هزینهٔ معالجه نداشت و یکی از تقدیر کاران دانمارکی او بنام ینس باگیزن (Jens Baggesen) اقدامی نمود و انعامی بمبلغ هزار تالر از شاهزاده فریدریک کریستیان (Friedrick Christian) برای او فرستاد و او از این رو فراغی حاصل نمود.

از این تاریخ به بعد است که شیلر بمطالعه عقاید فلسفی از آنجمله فلسفه کانت می‌پردازد و در این دوره است که مهمترین رسالات فلسفی خود را مانند رساله « دلبری و ستانت » (Anmut und Würde) ، « شعر ساده و احساساتی » (Über Naive und sentimentalische Dichtung) ، « نامه هادرباره پرورش بدیعی بشر » (Briefe über die aesthetische Erziehung des Menschen) بسلاک تحریر کشید .

درین هنگام یعنی سال ۱۸۹۲ بود که شیلر تاریخ جنگ سی ساله راهم پایان برد . جادارد بدینمناسبت گفته شود که درین ایام که آتش انقلاب در فرانسه مشتعل بود شیلر شوریده و احساساتی بر آن معرکه بنظر خونسردی مینگریست و از افراطهای آن بیزار بود و چون انجمن ملی پاریس برای او لقب همشهری « فرانسوی » (Citoyen Français) بخشید شیلر آنرا پس از شنیدن کشته شدن لوی ۱۶ با انزجار تمام رد کرد!

هم در این زمان شیلر به موطن اولیه خود یعنی (لودویگزبورگ) سفری کرد و دوستان دیرین را دیدن نمود در آنجا بود که نخستین پسر او بدنیا آمد و شادمانی که از دیدن روی نوزاد از طرفی و از زیارت پدر هفتادساله از طرف دیگر در او حاصل شد، عمیق بود . در این اقامت در موطن بواسطه آشنائی با ناشری، مجله ای ماهانه بعنوان «دی هورن» (Die Horen) انتشار داد .

شاید مهمترین واقعه این دوره از زندگی شیلر که تا ۱۸۰۵ یعنی پایان زندگی او ادامه داشت ، دوستی نزدیک و همکاری بین او و گوته باشد . این سخنور حکیم بزرگ که در کار تکمیل و طبع یکی از نامیترین رمانهای خود یعنی « ویلهلم مایستر » بود از شیلر خواهش کرد آنرا قبل از چاپ بخواند و تصحیحی که لازم باشد بعمل آورد و شیلر آنرا خیلی پسند کرد و بستایش آن پرداخت . در عین حال شاعر سالنامه ای ادبی برای سال ۱۷۹۵ تنظیم کرد و در آن قسمتی از اشعار خود و گوته را منتشر ساخت . بعداً هم

آنها هر دو شاعر تحت عنوان یونانی کسه نین (Xenien) انتشار دادند که تقریباً معنی « ارسغان » میدهد و جنبه فکاهی داشت و از عقاید ادبی ناشرین دفاع میکرد و مخالفین را مورد تمسخر قرار میداد. در ۱۷۹۶ پدر پیر و خواهر شیلر در گذشتند و او را ماتم زده ساختند. سال بعد شاعر در وینا، خانه‌ای مصفا خرید که ناظر بمنظر طبیعی باصفا بود و در آنجا چندی اشعار و قطعات و تصانیف ساخت و روزهای پراز عواطف بادوست بزرگش گوته در آنجا بسر آورد. از محصولات طبع شیلر درین سنوات قصیده معروف او بنام «سرود زنگ» (Lied von der Glocke) بود که در آن جزر و مد حیات آدمی را از عروسی تا مرگ با شیوائی تمام تقریر میکند. از معاشران ذوقی و فکری شیلر درین هنگام دو برادر نامی یعنی ویلهلم فن همبولت (Wilhelm von Humboldt) و الکساندر فن همبولت (Alexander von Humboldt) بودند که اولی سیاستمدار و نویسنده هنرمند و دومی بانی طبیعت‌شناسی و دانش نوین است. در سال ۱۷۹۸ شاعر به تکمیل و اتمام درام والنشتاین (Wallenstein) پرداخت که بزعم بعضی منتقدین از بهترین درامهای شاعر است و از حیث معانی و عواطف و بلاغت، استادی او را عیان میسازد. بلافاصله شیلر به تصنیف درامی دیگر بنام ماریا استوارت (Maria Stuart) برخاست.

در این اوان شیلر در وایمار اقامت میکرد و با گوته همکاری مینمود. داستان ماریا استوارت سرگذشت زن جوان نیکو نهاد خیرخواهی است که بسوق جوانی مرتکب گناہانی میشود و عاقبت در نتیجه آن گناہان هم بحکم اعتماد بدوستان خوش ظاهر و بدباطن از غمی به غمی میرود تا زندگانش بنا کامی پایان می یابد ولی ستمگران او هم بکیفر خود میرسند. پس هم او به کفاره گناہان خود میرسد و هم تبهکاران بکیفر اعمال. ضمناً شیلر مانند گوته به ترجمه درامهای بیگانه نیز می پرداخت همانطور که گوته از آثار فرانسوی ترجمه میکرد وی از آثار انگلیسی میگرفت و از آنجمله درام «ماکبت» اثر شکسپیر را بالمانی درآورد. در ۱۸۰۰ شیلر درام «دوشیزه اورلئان» (Die Jungfrau von Orleans) را تصنیف کرد و شور و هیجان

و فداکاری و کامیابی و پایان غم‌انگیز دوشیزه قهرمان فرانسوی یعنی «ژان دارک» را بیان و عیان ساخت .

پس از اتمام این درام شیلر برای استراحت و دیدار دوست دیرین خود «کورنر» باز به «درسدن» رفت و حدود یکسال بدون فعالیت خاصی گذراند و در این موقع یعنی ۱۸۰۲ (سه سال پیش از وفاتش) خانه بی سروصدا و دلخواه را که در شهر وایمار یافته بود خریداری نمود ولی همان روز انتقال بانجا مادرش از اینجهان درگذشت و این واقعه شاعر حساس را سخت ملول نمود. سال بعد فاجعه‌نامه «عروس مسینا» (Braut von Messina) که از لحاظ ادبی یکی از بهترین آثار شاعر است انتشار یافت و بمعرض نمایش گذاشته شد و اساس داستان آن از شاعر یونان «سوفوکلیس» اقتباس شده بود که نمودار تقدیر در برابر تدبیر است. بعد از این درام، شاعر موضوعهائی از فرانسوی ترجمه کرد. سپس در ۱۸۰۳ با اشاره‌گفته به تصنیف درام ویلهلم تل (Wilhelm Tell) مبادرت نمود و روح میهن پرستی و ملت دوستی را در آن پروراند. در این فرصت شیلر با همسرش دیدنی از برلین کرد و بدیدار ملکه لویزه (Königin Louise) نایل آمد و پادشاه پروس یعنی فریدریک ویلهلم سوم (Friedrich Wilhelm III) مایل بود او را در برلین نگه دارد ولی او فعالیت ادبی و معاشرت با گوته را ترجیح داد و به وایمار برگشت و درامهای نوین نوشت و ترجمه‌هائی از آثار فرانسوی کرد و در عین حال به بیماری سرماخوردگی و تب شدید گرفتار گشت.

درین وقت با دوست قلبی و یار ذوقی خود گوته دوباره ملاقات نمود و هر دو ازدیدار هم بینهایت مسرور شدند تا اینکه شامگاه روز یازدهم ماه مه ۱۸۰۵ در چهل و پنج سالگی یکباره بخواب ابد رفت و این ضایعه بزرگ را نه تنها تمام ملت آلمان بلکه جمله صاحب‌دلان جهان با اندوهی فراوان تلقی نمودند.

تأثیر شخصیت بزرگ شیلر نتیجه عواملی است که هر فرد را از ان سهمی باشد همچو شیلر در صف بزرگان قرار میگیرد.

وی باتوانائی معنوی که داشت به صعوبات زندگانی فایق سیامدوبنفس خود مالک و افکار و روانش برپا کدلی و صمیمیت استوار بود. تعب ناپذیری و کوششکاری و پیروی از منظوره‌های عالی را خوی خود قرار میداد. کارلایل نویسنده نامی انگلیسی در کتابی که درباره او تألیف کرده گوید: خواه شیلر از طرف منتقدینش نابغه شمرده شود یا نه، در هر صورت روحی که او داشت همواره موجب غبطه آدمیان خواهد بود. دوست و همکار بزرگ او گوته درباره او گوید: «در کلیه آثار شیلر فکر آزادی جلوه میکند و این فکر با تحول احوال شیلر تحول یافت. در اوان جوانی آزادی در نظر او آزادی شخصی بود ولی در سنوات رشد او آزادی عبارت بود از کمال مطلوب و آزادی روحانی».

از آنچه در این داستان زندگانی اشاره کردم توان دریافت که شیلر شاعری خوش قریحه و درامنویسی پرشور و مورخی ذوقمند و فوق همه اینها مردی حقپرست و بلندمایه و ایده‌آلیست بود و در ردیف احساسات شوریده و عواطف رقیق، فکر و نظم دقیق هم داشت. مرد ایده‌آلیست از نظر کلی کسی را گوئیم که فکر بلند و کمال مطلوب ارجمند دارد، جهان را یک امر معنوی می‌پندارد، در هر رشته پی کمال می‌گردد، نیکی و پاکی هدف او است، لذا لذت کوتاه مادی او را سیر نمی‌کند، نظرش متوجه بیاوراء آفاق محسوس است هدف زندگی را در زیبایی و خوبی و درستی می‌جوید و شیلر از این اشخاص بود.

با اینکه در طی این شرح مختصر حیات او نمونه هائی از محصولات روان بزرگ او را آوردم ولی جادارد پیش از پایان این مقال خلاصه‌ای از عقاید فلسفی او را بعرض خوانندگان برسانم، زیرا عقاید شاعری حساس دردمند و سخن پرداز حقشناس خردمند مانند شیلر در نظر همه صاحب نظران ارزشی خاص دارد.

میدانیم که بعد از ظهور عیسویت تمدن قدیم در مغرب زمین جای خود را به تمدن عیسوی داد و علاقه بعالم محسوس مبدل شد به علاقه بعالم فوق محسوس و جسمانیات در برابر روحانیات عقب رفت. ولی بسی نگذشت که احتیاج تألیف بین

قدیم و جدید و جسمانی و روحانی احساس شد و روی همین احتیاج نهضت رنسانس بوجود آمد و این نهضت در آلمان بیشتر در نصف دوم قرن هیجدهم یعنی قرن شیلر عیان گشت و شیلر بیشک در آن سهم بزرگی داشت . معاصرین شیلر جمله از نامداران شعرو فلسفه عصر بودند و او با اشخاص و افکار آنان آشنائی حاصل نمود و با بعضی نظیر کانت و گوته و فیهته (Fichte) و هردر (Herder) معاشرت یا مخابره میکرد و با عقاید سایر فلاسفه و نویسندگان مانند روسو و لیبنتز (Leibniz) و شکسپیر و شفتسبری Shaftesbury انس داشت .

فلسفه کانت بنیان فکر او و فرهنگ شاعرانه گوته روش هنری او را تشکیل میداد. این هر دو بزرگمرد از پی تألیف بین دو عالم محسوس و معقول میگشتند ، کانت از راه انتقاد فلسفی، گوته از طریق توحید هنری .

یکی از تعلیمات اساسی شیلر که در آن در بادی امر از کانت الهام گرفت همانا پرورش بدیعی است . اساس این فکر را حتی پیش از مطالعه دقیق کانت در شعر معروف خودش بنام « هنرمندان » (Die Künstler) بسلاک بیان آورده بود و میگفت : « افسون مقدس شعرو هنر است که بهترین نقش جهان را بوجود میآورد و ما را آهسته باقیانوس یک وحدت وهم آهنگی بزرگ رهبری میکند . »

« Der Dichtung heilige Magie

Dient einem weisen Weltenplane

Still lenke sie zum Ozeane

Der grossen Harmonie ! »

در بیت اول این قطعه روح فلسفه لیبنتز پیدا است که گوید مرد ذوقمند بکمال و جمال و آهنگ متعالی جهان آفرینش پی میبرد و بیت دوم بعقیده مشهور قرن هیجدهم هدایت میکند که گوید هنر زیبا میتواند شخص را تربیت کند و او را از زندگی حسی بزندگی اخلاقی برساند .

شیلر در جستجوی آهنگ کامل عمر انسانی در مرحله تعلیم سختگیرانه و انعطاف ناپذیر کانت توقف نکرد بلکه مطابق افکار شفتسبری (Shaftesbury) بتأثیر زیبایی و اهمیت پرورش بدیعی ارزش خاص قائل شد. شفتسبری خوبی و درستی و زیبایی را در حقیقت از یک مبدأ میدانست. تقوی و جمال یا اخلاق و زیبایی توأم و باهمند و پرورش بدیعی که پاکی را با زیبایی و شهوات جسمانی را با لطایف روحانی هم آهنگ سازد مرد کامل عیاری بوجود میآورد.

ابن معنی را شیلر با بهترین وجه در مقاله خود بنام « دلبری و عفت » (Anmut und Würde) می پروراند. زیبایی و دلبری تأثیری بدیعی در روح آدمیزاد دارد بشرطیکه با متانت و عفت و ارجمندی توأم باشد. آن رسم زندگی که تمام امیال جسمانی را بمرتاضی مقهور سازد نفس آدمی را از لذات مشروع اینجهان محروم کرده و رسم دیگر که شخص را مقهور شهوات حیوانی سازد نفس را از فضایل روحانی و نفحات آسمانی بی نصیب ساخته، پس زندگی جسمی و روحی باید همساز و هم آهنگ شود و آن موقعی میسور است که طبایع آدمی با تربیت بدیعی لطیف گردد تا مرد گفتاری و کرداری نازیباً نگوید و نکند. تقویت ذوق زیبایی و ظرافت و نیرومند ساختن حس فهم و تقدیر هنر میتواند ما را بچنین سازش بین محسوس و فوق محسوس برساند و در چنین مقامی است که ما دارای روان زیبا (Schöne Seele) میگردیم. شیلر بطوریکه در سابق هم اشارت رفت درستی و نیکی و زیبایی را در عالم نظر بلندی یکسان می بیند همانطور که سه نیروی روانی ما یعنی عقل و اراده و عواطف در اساس یکیست یعنی سه جهت یک روح است همانطور هم مظهر عقل یعنی درستی و مظهر اراده یعنی خوبی و مظهر عواطف یعنی زیبایی هم در اساس یکیست. روی همین حقیقت است که شفتسبری در تعلیم اخلاقی خود گفت زیبایی درستی است (All beauty is truth) یعنی جمال حق و حق جمالت، و شاید مفهوم ان الله جمیل یحب الجمال اشاره باین معنی باشد.

شیلر مطابق فلسفه سایر در قرن هیجدهم عقیده پیدا نمود که هنر زیبایی میتواند آدم شهوی را اخلاقی نماید یعنی تمایلات او را بمسیر ظرافت و جمال بیندازد و زندگی

او را از هر نوع زشتی پاک سازد . ولی هنرنه تنها واسطه تهذیب نفس است بلکه خودمظهر کمال هم هست . این دو معنای هنر را شاعر حکیم در مقاله خود موسوم به «پرورش بدیعی انسان» (Über die Aesthetische Erziehung des Menschen) به بهترین وجهی بیان نمود و می‌دانیم در همان ایام نامدارانی نظیر هردر (Herder) و موریتز (Moritz) و گوته (Goethe) مقام خاص خلاقیتی نسبت به هنر و هنرمند قائل شده بودند و افکار آنان در روح شیلر جوان تأثیر فراوان داشت . وی با روح تألیفی که داشت از تعلیمات بدیعی کانت مخصوصاً عقاید او در باب زیبا و متعالی (das Erhabene) استفاده کرد و هنر و زیبایی را نیروی وصول نفس بمقام متعالی دانست . نهایت اینکه هدف تعالیم اخلاقی کانت را که آزادی از قیود مادی است شیلر رسیدن به هنر و زیبایی شمرد . در حقیقت آزادی در عالم ظاهر در هنر و زیبایی جلوه می‌کند، آزادی ذوق و تصور هنرمند است که طبیعت را در کسوه زیبایی نمایان می‌سازد و با ایجاد صورت جمال معنای هنر را در ضمیر ما تولید می‌کند . زیبایی بنظر شیلر که پیرو کانت هم هست همانا رمز نیک خوئی است . وقتی خلیقات در نهاد آدمی سرشته شد یعنی اخلاق و وظیفه جزو طبیعت او گشت عمل او زیبا خواهد بود پس زیبایی اخلاقی آنگاه حصول پیدا می‌کند که روان زیبا وظیفه شناسی را جزو خوی شخصی سازد و با آزادی و اختیار کامل بان کاربندد . اگر زیبایی تنها جلوه کند فقط نقشی است ولی اگر روان زیبا در جنگ میان وظیفه و میل پیروز گردد آنگاه زیبایی با عفت و تعالی قرین می‌گردد . خلاصه اینکه اوج ترقی آدمی نه در رزندگی عالم محسوس است و نه در قبول آن بلکه در تألیف آنست با زندگی عالم فوق محسوس در این مقام است که دلبری و وقار یا زیبایی و عفت که آنرا هوم انگلیسی (Home) (dignity and grace) و شیلر (Anmut und würde) نامید، حاصل می‌شود . آدمی میان دو عالم طبیعت و اخلاق واقعست، طبیعت او را به ارضاء امیال میکشاند اخلاق مقاومست در برابر امیال و شهوات حکم می‌کند . فقط با تربیت بدیعی و آزمایش زیباییست که شخص از طرفی امیال خود را خشنود می‌سازد و از طرفی از انقیاد صرف

به شهوات حیوانی که زیبایی را از بین می برد پرهیز میکند .

بعقیده شیلر در زندگانی ما سه محرك بزرگ هست : یکی محرك مادی (Stoff Trieb) که امیال نفسانی ما از آنست، دیگر محرك صوری (Form Trieb) که اسلوب محض و صور نوعیه را مینمایاند، ولی عامل سوم یعنی عامل هنر و زیبایی (Spiel Trieb) لازمست که ماده و صورت و جسم و روح را بهم پیوند دهد که شخص در عالم زیبایی هم از لذایذ جسمانی برخوردار گردد و هم از مزایای روحانی، یعنی یک شخص کامل العیار گردد . خلاصه اینکه شیلر فلسفه هنر را روی سبانی عقاید کانت استوار میسازد و به تعلیمات شفتسبری و بعضی سایرین هم توجه دارد و خود جهت هنر را توسعه خاصی میدهد و تمام اهتمام او اینست که زیبایی را تألیف کند و هنر و نمایشگاههای هنر را برای تربیت آدمی منظور دارد .

البته اگر فرصتی بود و می توانستم تدقیق بیشتری کرده باشم جاداشت عقاید شیلر را در باب هنر و نمایش مفصلتر بیان کنم . برای مثال میتوان از یک بحث او که در باب شعر « ساده و احساساتی » آمده در اینموقع یاد نمود . در پاسخ اینکه چرا ساده و طبیعی زیبا بنظر میآید گوید چون طبیعت میخواهد حق خود را در برابر تصنع حفظ کند . شیلر در برابر هنر ساده و نزدیک بفطرت یونان قدیم به هنر ادوار جدید احساساتی نام میدهد و در نوشته معروفش بنام شعر ساده و احساساتی (Über naive und sentimentalische Dichtung) فرق این مرحله روح و جامعه بشری را از لحاظ هنر مطالعه میکند . انسان احساساتی کسیست که از فطرت ساده جدا شده و چون از آن محروم گشته پس ساده و فطری را دوست دارد . ولی مردم ساده و ابتدائی خود فطرتند . مردم قرن هیجدهم حسرتی و شوقی نسبت به طبیعت و زندگانی طبیعی داشتند پس ساده و فطری را در زندگانی واقعی و هنری می جستند . طبیعت پرستی روسو نمونه همین شوق و آرزوی آن عصر است .

سادگی مختص قدمای یونان نیست که سرودهایشان بیشتر تعبیر از طبایع

نالوده بشریست، شاعر عصر جدید هم ممکنست سهمی از آن داشته باشد . بنظر شیلر

گوته بزرگترشاعر عصر خود شیلر روح سادگی و صمیمیت قدما را با موضوعهای احساساتی مزج کرده بود و این حقیقت در آثار او مانند «ورتر»، «ناسو»، «ویلهم مایستر» حتی «فاوست» پیداست.

اکنون در پایان سخن امیدوارم از آنچه گفته شد میزان برای شناختن فکر و قریحه شیلر شاعر حکیم بدست آمده باشد. وی مانند بسیاری از پیشروان کاروان ادب دارای نظر پهن‌آور تألیف و توحید بود و جهان را بدیده وحدت مینگریست و طبایع آدمی را در یک تناسب معقول هم‌آهنگ میدانست و آدم کامل کسیرامی شناخت که جسم و روح و حس و عقل و اراده در او یکسان و همساز بکار افتد. توانگفت شیلر میکوشید نه تنها در عالم فلسفه و نظر، کثرت را بوحدت و منافات رابه موافات رساند بلکه در زندگی خودش نیز آنرا تطبیق کند. عقیده اش این بود در این جهان همه چیز بشرط اینکه طبق آیین هنر و زیبایی ملحوظ و معمول گردد خوبست و مطلوب. جهان مانند خط و خال و ابروست که هر چیزی بجای خویش نیکوست! در شعر و ادب از طرفی تعبیر ساده و بی‌پیرایه فطری ملل قدیم که احوالشان باحوال کودکان ماند دلچسب و خوش آیند و از طرفی احساسات ادوار جدید که تصنع تمدن آنرا از فطرت دور ساخته ولی در اثر هجران ما از فطرت لطیفترین محصولات هنر را بوجود آورده است نیز مطلوبست و آندورا که در فلسفه مرادف مذهب واقع بینی (Realisme) و مذهب معنوی (Idealisme) است میتوان در یک مرحله عالی فکری بهم جمع کرد. روی همین اصل چون روح بشری فرهنگ کامل ببیند و باصطلاح تهذیب نفس کامل بعمل آید میتواند در تمام جهات زندگی بین اضداد را تألیف کند و زندگی را که پرازضداد است مانند یک اورکستر عظیم که از آوازهای مختلف و متباین، هم‌آوازی و سازهای گوناگون همساز می‌آورد جسم را با روح و ناسوت را با لاهوت و محرك ماده را با محرك صورت و دلبری را با عفت و ساده‌را با احساساتی گرد آورد و زندگی آدمی را هم آهنگ سازد! شیلر در عمر کوتاه خود پی‌چنین وحدتی و چنین الفتی گشت و تا آنجا که توانست اهتمام نمود تا رهای زندگی آدمی طوری بهم جور گردد که زیباترین نغمه روان که مظهر آهنگ تمام باشد بنوا درآید و همین روح را در اشعار و آثار خود پروراند و شخصیت و تأثیر او در فلسفه و ادب هنر پرورده همین اهتمام است.